



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۴ مهر ۱۳۹۱

مصادف با: ۲۸ ذی القعدة ۱۴۳۳

جلسه: ۱۹

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مسلک دوم: دیدگاه دوم- بررسی نظریه تعهد

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

بحث در اشکالات نظریه تعهد بود. اساس این نظریه این بود که حقیقت وضع عبارت است از تعهد و التزام نفسانی واضح به اینکه هر گاه قصد تفهیم معنایی را به وسیله لفظ داشت از لفظ مخصوص استفاده کند؛ مثلاً هر گاه خواست معنای جسم سیال بارد بالطبع را از راه لفظ به دیگران تفهیم کند از لفظ ماء استفاده نماید، تفصیل این نظریه و ادله و آثار و نتایج آن بیان شد، اشکالاتی متوجه این نظریه است که ما در جلسه گذشته به اشکال اول اشاره کردیم و گفتیم در درجه اول باید ببینیم متعلق این تعهد چیست و واضح به چه چیزی متعهد می‌شود و التزام نفسانی به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟ عرض کردیم محقق حائری متعلق این تعهد را یک چیز می‌داند و مرحوم آقای خوئی متعلق تعهد را چیز دیگری می‌داند و هر دو محل اشکال واقع شد که تفصیل آن در جلسه گذشته بیان شد.

اشکال دوم:

در کلمات مرحوم آقای خوئی مطلبی به عنوان دلیل ذکر شده بود، ایشان ادعا کرد که تعهد واضح به استفاده از لفظ خاص برای تفهیم یک معنی، امری وجدانی است، وقتی ما به تسمیه اعلام شخصیه رجوع می‌کنیم مانند نام گذاری پدر برای فرزندش، بالوجدان درمی‌یابیم که نام گذارنده یعنی پدر این فرزند در واقع متعهد می‌شود که هر گاه خواست درباره فرزندش مطلبی را به دیگران بگوید مثلاً از لفظ حسن استفاده کند و این مطلب که چنین کاری یک نوع تعهد است وجدانی است.

اشکال این است که به نظر ما چنین کاری خلاف وجدان است چون واقعاً کاری که شخصی مثل پدر برای نام گذاری فرزندش انجام می‌دهد تعهد و التزام نیست چون اگر از پدر سؤال کنند آیا شما تعهد و التزامی در نفس خود ایجاد کردی قطعاً او این تعهد را انکار خواهد کرد.

اشکال سوم:

مطلب دیگری که از کلمات مرحوم آقای خوئی استفاده شد این بود که نظریه تعهد با غرض وضع که تفهیم و تفهم باشد کاملاً سازگار است، در اینکه غرض وضع تفهیم و تفهم است بحثی نیست و اصلاً وضع الفاظ برای این بوده که انسان‌ها بتوانند مقاصد خود را به دیگران تفهیم کنند و از مقاصد دیگران هم اطلاع پیدا کنند. مرحوم آقای خوئی در تفسیر نظریه تعهد گفتند: واضح متعهد می‌شود که هنگام اراده تفهیم معنی به دیگران از لفظ مخصوص استفاده کند که این دقیقاً منطبق با غرض وضع است.

اشکال این است که اگر چنین تعهدی را بپذیریم این اثر و نتیجه وضع است نه آن که حقیقت وضع باشد یعنی بعد از آن که وضع محقق می‌شود واضع و مستعملین متعهد می‌شوند که این را رعایت کنند یعنی بعد از وضع و بعد از استعمال چنین تعهدی ایجاد می‌شود؛ به عبارت دیگر کلام ما درباره حقیقت وضع است در حالی که نظریه تعهد، تفسیر حقیقت وضع نیست بلکه بیان نتیجه و اثر وضع است.

اشکال چهارم:

از کلمات آقای خوئی استفاده شد که وضع به معنای تعهد و التزام با معنای لغوی آن هم سازگار است. ایشان ادعا کرد معنای لغوی وضع جعل، تثبیت و قرار دادن است، در مورد وضع قوانین هم وقتی گفته می‌شود قانون وضع می‌شود به معنای تعهد و التزام قانون‌گذار به اجرای قانون است، ایشان ادعا کرد اگر عباراتی که قانون را بیان می‌کند ملاحظه کنیم این عبارات حاکی از تعهد قانون‌گذار است و الا وضع قانون به این عبارات نیست که مثلاً بگویند از امروز همه باید فلان کار را انجام دهند، این عباراتی که به صورت مکتوب یا شفاهی بیان می‌شود مبرز و حاکی از تعهد قانون‌گذار است و گرنه خود این عبارات وضع محسوب نمی‌شود و وضع قانون همان تعهد قانون‌گذار به تنفیذ قانون است. در مورد وضع لغت هم سخن از همین قرار است، پس وضع لغت و وضع قانون با معنای لغوی وضع سازگار است چون در همه این موارد عبارات حاکی از یک تعهد و التزام می‌باشد

اشکال این سخن هم کاملاً واضح است و خیلی عجیب است که مرحوم آقای خوئی ادعا می‌کند وضع به معنای تعهد با معنای لغوی وضع که عبارت از جعل و تثبیت باشد سازگارتر است به خاطر اینکه معنای لغوی وضع که جعل و تثبیت و قرار دادن است ربطی به تعهد ندارد بلکه ما ادعا می‌کنیم این مطلب بر خلاف معنای لغوی وضع است.

اشکال پنجم:

آقای خوئی فرمود وضع یک امر درونی و نفسانی است و وقتی واضع می‌گوید وضعت هذا اللفظ لهذا المعنى، حکایت از آن امر درونی می‌کند. این سخن هم صحیح نیست چون انسان وقتی به امر وضع دقت می‌کند می‌بیند که وضع با همین لفظ صورت می‌گیرد، وضع در واقع یک نوع انشاء است، این چنین نیست که حقیقت آن یک امر درونی باشد و با لفظ از آن حقیقت حکایت شود، البته ایشان در باب انشاء هم مبنایی دارد که همین اشکالات متوجه آن مبنا هم هست اما واقع مطلب این است که در همان مسئله قانون آیا واقعاً الفاظ و عبارات حاکی از یک امری به نام وضع قانون‌اند یا خود الفاظ و عبارات وضع قانون می‌کنند؟ به نظر می‌رسد این مطلب هم که ما الفاظ را حاکی از وضع به معنای تعهد بدانیم صحیح نیست بلکه صحیح آن است که گفته شود جعل و انشاء به همین الفاظ محقق می‌شود.

اشکال ششم:

مرحوم آقای خوئی فرمود بین واضع و مستعمل هیچ فرقی نیست مگر از حیث تقدم و تأخر زمانی یعنی طبق این نظریه آن کسی که برای بار اول لفظی را برای معنایی قرار می‌دهد یک تعهدی را در خودش ایجاد می‌کند و با اشخاصی که بعداً این لفظ را استعمال می‌کنند هیچ فرقی ندارد، هم آن شخص اول متعهد است و هم کسانی که بعداً لفظ را استعمال می‌کنند و تنها فرق آنها

این است که شخص اول یک اسبقیت زمانی در این تعهد دارد و او اولین متعهد است و کسانی که بعداً این لفظ را استعمال می-کنند متعهدین بعدی هستند و گرنه هم واضع و هم مستعمل یک کار انجام می‌دهند و آن هم متعهد شدن به استفاده از لفظ مخصوص در هنگام اراده تفهیم معنای آن است.

این سخن هم صحیح نیست چون تفاوت بین واضع و مستعمل صرفاً در تقدم و تأخر زمانی نیست، آیا واقعاً نسبت پدر به فرزند در موضوع نام‌گذاری با دیگران یکسان است یعنی آیا همان نسبتی که او با فرزند دارد که یک متعهد محسوب می‌شود بقیه هم همان نسبت را دارند و تفاوت آنها فقط در تقدم و تأخر است؟ تفاوت فقط در تقدم و تأخر زمانی نیست بلکه واضع اول یک حق و اولویتی نسبت به قرار دادن لفظ برای معنی دارد، او لفظ را برای معنی قرار می‌دهد و مستعملین تابع او هستند و اولویتی که واضع اول دارد به هیچ وجه برای غیر او یعنی سایر مستعملین ثابت نیست لذا اینکه ایشان می‌گویند طبق نظریه تعهد و التزام همه واضع‌اند قابل قبول نیست و چه بسا در ذهن مستعملین تعهد و التزام واضع مورد توجه و نظر نیست.

اشکال هفتم:

ظاهر سخن محقق حائری که می‌گوید الفاظ با قطع نظر از وضع هیچ علاقه‌ای به معانی ندارند و به سبب وضع است که ارتباط بین لفظ و معنی ایجاد می‌شود یعنی تعهد واضع و التزام او سبب این ارتباط است با تفسیری که ایشان از حقیقت وضع دارند که وضع به یک امر واقعی تبدیل می‌شود چون تعهد و التزام نفسانی یک امر حقیقی و واقعی و قائم به نفس است، سازگار نیست. پس اشکال هفتم این شد که ظاهر سخن محقق حائری این است که وضع یک امر واقعی و حقیقی نیست در حالی که تفسیری که ایشان از وضع داشتند مبین این مطلب است که وضع یک امر واقعی است چون ایشان معتقد است وضع یک تعهد و التزام نفسانی است و التزام و تعهد، امری واقعی و حقیقی است در نتیجه وضع هم یک امر واقعی و حقیقی می‌باشد در حالی که ایشان نمی‌خواهد به این امر ملتزم شود.

اشکال هشتم:

اگر وضع عبارت از تعهد و التزام باشد و ما معنای وضع را تعهد به این بدانیم که هنگام اراده تفهیم معنی از لفظ مخصوص استفاده شود معنایش این است که زمانی که اراده تفهیم معنای دیگری شود نباید از آن لفظ استفاده شود یعنی لازمه این سخن آن است که اساساً وضع به این معنی منافات با مجاز داشته باشد. اگر ما گفتیم وضع یعنی تعهد در این صورت واضع با وضع، خودش را متعهد می‌کند که هنگام تفهیم معنی از لفظ خاص استفاده کند و این تعهد یک جنبه سلبی را هم به دنبال دارد و آن اینکه این لفظ را در غیر آن معنی به کار نبرد. پس اگر وضع این گونه تفسیر شود مجاز مشکل پیدا خواهد کرد چون در مجاز در واقع لفظ در یک معنای دیگری استعمال می‌شود. حال سؤال این است که آیا زمانی که شخصی استعمال مجازی می‌کند بر خلاف تعهدش عمل کرده است؟ آیا اگر کسی لفظی را در معنای مجازی آن استعمال کرد این یک تعهد دیگری است یعنی آیا واضع در هنگام وضع چند تا تعهد دارد یا فقط یک تعهد دارد؟ پس در مجموع به نظر می‌رسد با تفسیر وضع به تعهد همه

استعمالات مجازیه مشکل پیدا می‌کند با توجه به اینکه قطعاً استعمالات مجازیه وجود دارد و چه بسا از استعمالات حقیقیه هم بیشتر باشد. این اشکال را امام(ره) ایراد کرده‌اند.^۱

بررسی اشکال هشتم:

به نظر می‌رسد اشکال هشتم وارد نباشد برای اینکه تعهد واضح این بوده که لفظ را هنگام اراده معنای آن به کار ببرد در صورتی که قرینه‌ای بر خلاف آن معنی نباشد، پس این تعهد یک قید و شرط دارد و آن این است که واضح می‌گوید من متعهدم این لفظ را در این معنی به کار ببرم اگر چیزی در کنار این لفظ قرار ندهم و ضمیمه‌ای در کار نباشد. پس یک تعهد بیشتر وجود ندارد اما این تعهد از اول مشروط به عدم ذکر قرینه است لذا استعمالات مجازی هیچ کدام بر خلاف تعهد نیست.

پس مجموعاً هفت اشکال متوجه نظریه تعهد است و این نظریه مورد قبول نیست.

تذکر اخلاقی:

امام جواد(ع) می‌فرماید: «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبْدَهُ فَإِنَّ كَانِ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبْدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانِ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنِ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبْدَ إِبْلِيسَ»، کسی که به سخنان سخنران گوش می‌دهد در واقع او را عبادت می‌کند چون مقهور او واقع می‌شود و همه هوش و التفات او به سخنان سخنران است و سخنران با سخنان خود بر شنونده سیطره پیدا می‌کند و بر روح و نفس و ذهن مخاطب خود تسلط می‌یابد ولو برای چند لحظه باشد، حال اگر ناطق و سخنران از خدا سخن بگویند در زمانی که او از خدا سخن می‌گوید گویا شنونده خدا را عبادت می‌کند چون مفاهیم و مطالبی که سخنران می‌گوید روح و جان شنونده را در سیطره ربوبیت الهی قرار می‌دهد ولی اگر سخنانی که می‌گوید سخنان شیطانی باشد گویا شیطان را عبادت می‌کند چون روح و نفس شنونده در سیطره شیطان قرار گرفته است لذا انسان خیلی باید مواظب باشد که به هر سخنرانی و سخنی گوش ندهد برای این که ممکن است در همان مدتی که سخن گفته می‌شود و انسان به آن سخنان گوش می‌دهد انسان را به عبد الشیطان تبدیل کند. شیطان همیشه انسان را دعوت به گناهانی مثل شراب، زنا، قمار و غیره نمی‌کند و سخن شیطانی منحصر در سخن گفتن از این امور نیست بلکه سخن شیطانی گاهی سخنی است که مشتمل بر غیبت و تهمت و دروغ و غیره باشد. چه بسا ممکن است ظاهر سخنی که گفته می‌شود گول زننده باشد و انسان فکر کند سخن حق است ولی حقیقت آن دعوت به شیطان و گمراهی باشد، پس حتی در حد یک سخنرانی گوش دادن هم این عواقب را به دنبال دارد چه رسد به اینکه ما در وظیفه خود کوتاهی هم نکنیم پس انسان باید سعی کند به سخنانی گوش فرا دهد که او را به عبودیت الهی سوق دهد نه بندگی شیطان. انشاء الله خداوند تبارک و تعالی به برکت انفاس قدسیه ائمه معصومین(ع) بویژه امام جواد(ع) که در آستانه سالروز شهادت این امام همام هستیم به ما توفیق دهد که عاقبت به خیر شویم و در دنیا و آخرت دست ما از دامان اهل بیت(ع) کوتاه نشود.

«والحمد لله رب العالمین»

۱. مناہج الوصول، ج ۱، ص ۵۶.